

اصل تربیت اسلامی چیست: عدالت یا مساوات؟*

□ سید علی حسینی زاده**

چکیده

یکی از اصول تربیت اسلامی اصل عدالت یا مساوات است. به این معنا که مربی یا والدین باید بین متریان و یا فرزندان به عدالت یا مساوات رفتار کنند تا بتوانند بهتر و سریع تر به اهداف تربیتی خود دست یابند. عدالت به دو معنا به کار رفته است: قسط و حق به حق دار دادن و مساوات. سؤال این است: اگر عدالت از اصول تربیتی است، عدالت، به معنای قسط مراد است یا عدالت به معنای مساوات؛ یعنی آیا اصل عدالت از اصول تربیتی است یا اصل مساوات؟ و اگر اصل عدالت از اصول تربیتی است این اصل عام است، یا در فرزندان اصل دیگری به نام اصل مساوات مطرح است؟ این پژوهش این مسئله را به روش تحلیل و تفسیر آیات و روایات بررسی کرده و نتایج این پژوهش نشان می دهد که اصل عدالت از اصول تربیتی عام است اما در مورد فرزندان این اصل گرچه اصل اولی است لزوماً جاری نمی شود و برای پرهیز از عوارض ناشی از آن، از آن صرف نظر شده است و به جای اصل مساوات آن جاری می شود.

کلیدواژه‌ها: اصول تربیتی، اصل عدالت، اصل مساوات، تربیت خانوادگی، تربیت کودک.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۴/۳۱؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۶/۲۰.

** استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه قم (ali_hosseini@rihu.ac.ir).

مقدمه

اصول تعلیم و تربیت از جمله عناصر اصلی در نظام تعلیم و تربیت است که برگرفته از مبانی و اهداف تربیتی هستند و نقش بسیار مؤثری در هدایت مربی در گزینش روش‌ها، شیوه‌ها و فنون آموزشی و تربیتی دارند. اگر این اصول به درستی تبیین شوند قواعد کلی تربیت را به دست‌اندرکاران تربیت می‌دهند که آگاهانه بتوانند فعالیت‌های تربیت خود را برنامه‌ریزی کنند. یکی از اصول تربیتی در تعلیم و تربیت اسلامی اصل عدالت یا مساوات است. در میان خانواده‌ها همواره این سؤال مطرح بوده و هست که آیا باید بین فرزندان به مساوات رفتار کرد یا به عدالت، چرا که مساوات از سویی با تشویق منافات دارد، زیرا اگر بخواهیم فرزندان نیکو کار و فعال و خوب را تشویق کنیم و غیر آن‌ها را تشویق نکنیم، باید بین فرزندان بر اساس تفاوت‌های رفتاری تفاوت بگذاریم، چون غالباً فرزندان مانند هم عمل نمی‌کنند. از سوی دیگر، برخورد مساوی در مواردی با عدالت هم منافات دارد. همچنین تفاوت گاهی موجب توهم تبعیض می‌شود؛ به ویژه امروزه که دیدگاه فمینیستی رواج یافته و در برخی کشورها دیدگاه غالب شده است، هر نوع تفاوتی بین زن و مرد و دختر و پسر را حمل بر تبعیض می‌کنند و از این‌رو، بر طبل برابری و مساوات می‌کوبند. گرچه عدالت گاه با مساوات محقق می‌شود و گاه با تفاوت. افزون بر این گاه ممکن است یک مورد مصداق دو مفهوم قرار گیرد که در این‌گونه موارد باید اهم و مهم کرد و یکی از مفاهیم را بر دیگری ترجیح داد و بر اساس آن حکم کرد. در این تحقیق به بررسی این دو مفهوم و ادله اصل عدالت یا مساوات از منظر تربیت اسلامی و بر اساس آیات و روایات می‌پردازیم. در مورد سابقه این موضوع باید گفت که اجمالاً این بحث در جلد نخست کتاب سیره تربیتی پیامبر / و اهل بیت^۱: تربیت فرزند، ذیل بحث اصل مساوات طرح شده و در آنجا برای حکم فقهی آن وجوه جمعی بین روایات بیان شده است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۴۶ -

۱۵۱). همچنین در مقاله «عدالت ورزی بین فرزندان» در شماره اول مجله فقه تربیتی به مباحث فقهی آن و مصادیق جواز و عدم جواز تساوی یا تفاوت بین فرزندان از دیدگاه فقهی پرداخته شده است (اعرافی و شهامت، ۱۳۹۳: ۳۱ - ۵۷). اما بحث ما در این مقاله این است که با وجود موارد جواز مساوات و تفاوت، اصل تربیتی و قاعده کلی در اینجا مساوات است یا عدالت.

مفهوم عدل

«عدل» در لغت دو معنای متقابل دارد: یکی به معنای استوا و دیگری به معنای اعوجاج و عدول از حالت استوا و مستقیم. در معنای اول شیء مساوی با شیء دیگر را «عدل» آن می‌نامند به دو بار چهارپا که بر دو طرف او بار می‌شود به دلیل مساوی بودن «عدلان» می‌گویند (ابن فارس، ۱۳۸۷: ذیل عدل). همچنین عدل به دو چیز مساوی که با بصیرت و بینش دقیق درک می‌شوند گفته می‌شود، ولی عدل به دو چیز مساوی که با چشم و حواس درک می‌شود گفته می‌شود (راغب اصفهانی، بی‌تا: ذیل عدل). همچنین عدل به دو چیز مساوی از دو جنس گفته می‌شود، ولی عدل به دو چیز مساوی از حیث مقدار گفته می‌شود (طریحی، ۱۳۶۷: ذیل عدل). از این رو، قرآن می‌فرماید: «أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا» (مائده: ۹۵). همچنین عدل به معنای قصد و میانه‌روی در امور و نیز عادل به معنای قراردهنده هر چیز در موضع خود آمده است (طریحی، ۱۳۶۷: ذیل عدل). چنان‌که از حضرت علی × پرسیدند که عدل بهتر است یا جود. پاسخ فرمود: عدل امور را سرجای خود قرار می‌دهد، ولی جود آن‌ها را از جایگاه خود خارج می‌سازد (نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۴۴۰).

مفهوم قسط

قسط در لغت دارای دو معناست: «قسط» با کسر قاف (از باب افعال) به معنای عدل

است، اما «قسط» به فتح قاف (از ثلاثی مجرد) به معنای جور و عدول از حق است (ابن فارس، ۱۳۸۷: ذیل قسط). به عبارت دیگر، قسط از باب افعال به معنای عدل و قسط ثلاثی مجرد و به معنای جور است؛ نظیر «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مائده: ۴۲) و نیز «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (جن: ۱۵).

می‌توان گفت تفاوت عدل با قسط یکی در این است که قسط عدل ظاهر است ولی عدل اعم است از ظاهر و پنهان؛ از این رو، ترازو و میزان را قسط می‌گویند (عسکری، ۱۴۲۱: ذیل عدل). همچنین تفاوت دیگری هم دارند: قسط حق را به محل خودش (حق‌دار) رساندن است (همان: ذیل قسط)، ولی عدل معمولاً به معنای مساوات و یا اعتدال و میانه‌روی است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۳۱/۱۲). پس می‌توان گفت قسط به معنای دقیق هر کس را به حق خود رساندن است، اما عدل به معنای مساوات و یا حد وسطی است که از کناره‌ها و یا افراط و تفریط به دور است، یعنی نه صرفاً نقطه وسطی که دو طرفش کاملاً مساوی است.

عدالت در قرآن و روایات

با مراجعه به آیات قرآن در می‌یابیم که برپا کردن عدالت از اهداف تربیتی پیامبران بوده است. چنان‌که قرآن کریم یکی از اهداف پیامبران را اقامه قسط و عدل می‌داند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ...» (حدید: ۲۵). روشن است که حتی در این آیه نیز مراد از قسط، عدل و مساوات است، چرا که مراد از میزان ترازوست و ترازو اشیاء را به تساوی می‌سنجد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۰۲/۱۹).

همچنین قرآن کریم همواره انسان‌ها را به رعایت عدل و انصاف در همه امور توصیه و امر کرده است، چنان‌که گاه با ماده امر، مانند «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل: ۹۰) و یا با صیغه امر بیان کرده است، مانند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوۡا اَعْدِلُوۡا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ» (مائده: ۸) و گاه در قالب امر به قسط، چنان‌که در آیه فوق و نیز در سوره نساء آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ...» (نساء: ۱۳۵).

درباره معنای قسط و عدل و رابطه آن دو باید گفت که عدل در قرآن به معنای قسمت کردن به مساوات (راغب اصفهانی، بی‌تا: ذیل عدل) آمده است، مانند آیه ۱۲۹ نساء: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوۡا بَيْنَ النَّسَاءِ...» و نیز به معنای مساوات بین دو چیز، مانند آیه ۹۵ مائده: «اَوْ عَدَلُ ذٰلِكَ صِيَامًا» و قصد و میانه‌روی در امور؛ مانند آیه ۹۰ نحل: «اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ» (طریحی، ۱۳۶۷: ذیل عدل).

نکته مهم در این در آیه اخیر این است که خداوند اول امر به عدل کرده است و سپس به احسان. چنان‌که راغب می‌گوید، عدل در اینجا به معنای مساوات در جزاست که اگر کسی به ما نیکی کرده است به همان اندازه به او نیکی کنیم و اگر بدی کرده است نیز به همان اندازه او را قصاص کنیم، نه بیشتر و نه کمتر. در مرتبه بعد امر به احسان می‌کند، یعنی نیکی بیش از آنچه دیگری به ما نیکی کرده است و یا بدی کمتر از آنچه دیگری به ما بدی کرده است (راغب اصفهانی، بی‌تا: ذیل عدل). مرحوم علامه نیز همین معنا را از راغب نقل می‌کند و در ادامه می‌گوید: معنای اصلی عدالت مساوات است، ولی لازمه آن میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط است. البته وی مساوات را چنین معنا می‌کند: هر امری را آنچه سزاوار است و هر کس را در جای واقعی خود قرار دادن. همچنین می‌فرماید که این امر به عدالت مطلق است و هم شامل عدالت فردی می‌شود و هم شامل عدالت اجتماعی (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۷۷/۱۲). بنابراین، می‌توان گفت عدالت به معنای مساوات یا میانه‌روی، مقدم بر احسان و یا عدالت به معنای قسط و هر چیزی را سر جای خود نهادن است، گرچه در قرآن به رعایت هر دو امر شده‌ایم. اما اینکه در کجا باید میانه‌روی کرد و کجا باید بر اساس قسط

عمل کرد روشن نیست. شاید بتوان گفت که در قرآن عموم مردم به عدل مأمور شده‌اند، ولی انبیا و حاکمان مأمور به قسط هستند، زیرا در قرآن تنها در یک مورد مردم امر به قسط شده‌اند و آن آیه ۹ سوره حجرات است که در مورد حل اختلاف بین دو گروه یا کشور مسلمان است که فرموده است: پس از گردن نهادن گروه باغی به امر خدا به قسط با او رفتار کنید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ مَا قَاتَلْتُمَا لِلَّهِ وَاللَّهِ يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (حجرات: ۹). روشن است که حل این مشکل کار پیامبر و امام و حاکمان است، نه افراد عادی و عموم مردم. مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: اولاً، عطف قسط بر عدل، عطف مطلق بر مقید است برای تأکید و ثانیاً، اجرای عدالت به معنای ترک جنگ و زمین گذاشتن صلاح نیست، بلکه به معنای عدالت در قتل و قصاص و پرداختن حقوق تضییع شده است (طباطبایی ۱۴۱۷ق، ج ۱۸، ص ۳۱۵) و این از مواردی است که حاکم باید اجرا کند و یا دست کم نیاز به اجازه حاکم دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۱۷۱). ولی به نظر می‌رسد که این عطف، عطف مطلق بر مقید نیست، بلکه عطف تفسیر است، یعنی چون عدالت بیشتر به معنای مساوات و میانه‌روی است و ممکن است به نظر برسد که باید کشته‌ها مساوی باشند، بنابر این هر طرف که کشته بیشتری داده باید نسبت به اضافه قصاص شود یا دیه بگیرد. خداوند می‌فرماید این‌گونه نیست و به مساوات حکم نکنید، بلکه به قسط حکم کنید و حق را به حق دار برسانید، به طوری که هر کس شروع کننده و تعدی کننده بوده باید قصاص شود و دیه و خسارت بدهد.

همچنین در یک آیه دیگر نیز مؤمنان به قسط امر شده‌اند و آن آیه ۱۳۵ سوره نساء است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَالِلَّهِ أُولَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا...». ولی به

نظر می‌رسد که قسط در این آیه به معنای عدل است، زیرا اولاً، در ادامه آیه می‌فرماید هوای نفس باعث نشود که شما به عدالت رفتار نکنید و به جای قسط عدالت را مطرح می‌کند و ثانیاً، اقامه قسط کار هر کسی نیست و معمولاً کار حاکمان و پیامبران و امامان است، زیرا اقامه قسط و عدل غیر از اجرای آن است. در اجرا باید خود اجرا کنیم و در اقامه باید دیگران را وادار به اجرا کنیم. شاهد آن نیز این است که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ ...» (مانده: ۸). برای خدا قیام کردن کار همگان است، ولی قیام به قسط کار هر کس نیست. از این رو، آیه می‌فرماید: برای خدا قیام کنید و شاهد قسط باشید، یعنی اگر برای خدا قیام کنید قسط توسط حاکم اسلامی اجرا خواهد شد و شما شاهد قسط خواهید بود.

از سوی دیگر، رعایت قسط کاری بسیار سخت است، به طوری که هم تشخیص حق هر کس مشکل است و هم رعایت آن. بنابراین، ما مأمور به میانه‌روی و اعتدال هستیم، ولی اگر بتوانیم بهتر است با دیگران به قسط رفتار کنیم. از این رو قرآن سفارش می‌کند: «... اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مانده: ۸)، یعنی میانه‌روی معادل تقوا نیست، زیرا گاه ممکن است میانه‌روی مطابق حق نباشد، اما چندان هم از حق دور نیست، یعنی فاصله زیادی از حق نمی‌گیرد. از این رو، میانه‌روی و یا حتی مساوات به تقوا و حق نزدیک تر است. چنان‌که در روایات نیز بیان شده است که گرایش به راست و چپ انحراف است و راه وسط راه درست است؛ «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَآثَارُ النَّبُوَّةِ؛ چپ و راست _ کمینگاه _ گمراهی است و راه میانگین، راه راست _ الهی _ است و کتاب خدا و آیین رسول آن را گواه است» (نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۱۸). یا از امام کاظم × نقل شده است: «خیر الامور اوساطها؛ بهترین هر چیز میانه و حد وسط آن است» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۳۴۶/۸).

در روایات نیز هم به صورت مطلق امر به عدالت شده است؛ «اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا فإِنَّكُمْ تَعْيَبُونَ عَلَى قَوْمٍ لَا يَعْدِلُونَ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۷/۲) و هم هنگام قضاوت و حکم: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ فَأَعْدِلُوا» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۱۵۱). امیر مؤمنان \times نیز فرمود: «الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قَوَامُ الْعَالَمِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۳/۷۵)؛ عدل شالوده‌ای است و قوام و استواری جهان به آن است».

اما راجع به فرزندان هم روایاتی مبنی بر رعایت مساوات بین فرزندان وارد شده است و هم روایاتی مبنی بر رعایت عدالت بین فرزندان. در روایتی از پیامبر اکرم ا وارد شده است: «ساووا بین اولادکم فی العطیة فلو کنت مفضلاً أحدا لفضلت النساء؛ در کار بخشش میان فرزندان خویش مساوات را رعایت کنید، من اگر کسی را برتری می‌دادم زنان را برتری می‌دادم» (پاینده، ۱۳۶۳: ۵۱۹).

نیز آن حضرت مردی را ملاحظه کرد که دو پسر داشت و یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. فرمود: چرا بین آن‌ها به مساوات رفتار نکردی؟ «أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ لَهُ ابْنَانِ فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَتَرَكَ الْآخَرَ فَقَالَ النَّبِيُّ ا فَهَلَا سَاوَيْتَ بَيْنَهُمَا» (طبرسی، ۱۳۷۰: ۲۲۰).

از سوی دیگر روایاتی هم هست که دلالت بر رعایت عدالت بین فرزندان دارد. از جمله پیامبر فرمود: «اعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي السَّرِّ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبُرِّ وَاللُّطْفِ؛ درخفا بین فرزندانتان به عدالت رفتار کنید، چنان‌که دوست می‌دارید آن‌ها نیز در لطف و نیکی به شما (والدین) به عدالت رفتار کنند» (همان). در برخی نقل‌ها «اعدلوا بین اولادکم بالنحل [فی النحل]» (پاینده، ۱۳۶۳: ۲۲۰) آمده است که مراد این است که در هدیه دادن بین آن‌ها به عدالت رفتار کنید و در برخی نیز مطلق آمده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۲/۱۰۱).

در جمع بین این دو دسته روایات به نظر می‌رسد که مراد از عدالت نیز همان مساوات باشد نه قسط، چرا که در روایتی دیگر وارد شده است که پیامبر با اصحاب خود صحبت

می‌کرد که کودکی آمد و نزد پدر خود رفت. پدر دستی بر سر او کشید و او را بر زانوی راست خود نشاند. اندکی بعد پسر دیگری از او وارد شد و نزد پدر رفت. پدر دستی بر سر او کشید و او را در کنار خود بر روی زمین نشاند. پیامبر فرمود: زانوی دیگری چه شد؟ پدر او را بر زانوی دیگر خود نشاند. سپس پیامبر فرمود: اکنون عدالت را رعایت کردید (ابن ابی‌الدنیا، بی تا: ۱/۱۷۳). بنابراین، با توجه به اینکه در ظاهر این صحابی پیامبر مساوات را رعایت کرد و پیامبر از آن تعبیر به عدالت کرد، معلوم می‌شود که مراد پیامبر از عدالت همان مساوات است. همچنین بشیر ابن سعد با پسرش نعمان نزد پیامبر رفتند و بشیر به پیامبر عرض کرد: این عبد را به پسر نعمان هدیه داده‌ام. پیامبر فرمود آیا به همه فرزندان چنین هدیه داده‌ای؟ عرض کرد نه! پیامبر فرمود این را نیز پس بگیر! این در حالی است که پیامبر از علت هدیه به او سؤال نکرد. از این رو، معلوم می‌شود که مراد پیامبر رعایت مساوات بین فرزندان بوده است.

ممکن است گفته شود که تمامی روایاتی که بر مساوات تأکید دارند راجع به محبت سخن می‌گویند و چون فرزندان همگی نیاز به محبت والدین دارند و بین آن‌ها از این لحاظ تفاوتی نیست در روایات تأکید بر رعایت مساوات در محبت به فرزندان شده است. اما باید گفت: اولاً، همه روایات از محبت سخن نمی‌گویند، بلکه برخی از هدیه سخن می‌گویند و برخی از محبت. ثانیاً، گرچه ممکن است که هدیه را نیز مصداقی از محبت بدانیم، برخی روایات مطلق هستند^(۱) و مطلق را نمی‌توان حمل بر مقید کرد، مگر اینکه شرایطی محقق باشد؛ از جمله اینکه مطلق و مقید باید متنافیین باشند، یعنی یکی مثبت و دیگری منفی باشند. مثل اینکه شارع بگوید: علما را اکرام کن و در بیان دیگری بگوید: فساق را اکرام نکن (مظفر، ۱۳۶۸: ۱/۱۷۴) و در مورد بحث این شرط محقق نیست.

همچنین روایتی از امام صادق × نیز وارد شده است که نسبت حاکم با مردم را نسبت

پدر با فرزندان می‌داند و در هر دو مورد رعایت مساوات را مطرح می‌کند. حفص بن غیاث از امام صادق × نقل می‌کند که از او در مورد تقسیم بیت‌المال پرسیدند، فرمود: مردم مسلمان فرزندان اسلام هستند و باید بین آنها به مساوات عطا کرد و فضائل و برتری‌های آنها مربوط به آنها و خدایشان است و حاکم باید با آنها مانند فرزندان یک پدر رفتار کند که در میراث بین آنها فرقی نمی‌گذارد^(۲) (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱۰/۲۰۴).

اما مسئله به اینجا ختم نمی‌شود، زیرا در روایات دیگری وارد شده است که راوی از امام می‌پرسد که آیا می‌توان بین فرزندان تفاوت قائل شد، امام می‌فرماید اشکالی ندارد. برای نمونه سعد بن سعد اشعری می‌گوید: از امام رضا دربارهٔ مردی پرسیدم که برخی از فرزندان را بیش از بقیه دوست می‌دارد و آنها را مقدم می‌دارد. امام فرمود مانعی ندارد. امام صادق و پدرم امام کاظم نیز چنین می‌کردند و به برخی هدیه می‌دادند! (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۱/۶). همچنین رفاعه نیز نقل می‌کند: از امام کاظم × راجع به مردی پرسیدم که دارای فرزندی از دو مادر است. آیا می‌تواند یکی از فرزندان بر دیگری برتری دهد؟ امام فرمود: بله، مانعی ندارد. پدرم نیز مرا بر عبدالله برتری می‌داد (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵/۲۰۴).

بنابراین، با توجه به این دو روایت می‌توان گفت که گرچه پیامبر اکرم بر تساوی بین فرزندان تأکید داشت، در روایات تفاوت گذاشتن بین فرزندان - تفاوتی که ظلم نباشد - جایز خواهد بود.

اما سؤال این است: اگر تفاوت جایز است، پس چرا پیامبر آن قدر بر مساوات تأکید داشت، به طوری که حتی تفاوت کمی هم بین فرزندان را بر نمی‌تافت و به کسانی که تفاوت می‌گذاشتند معترض می‌شد؟

در پاسخ باید گفت: تفاوت گاه به عدل است و گاه به ظلم و جور. تفاوت به ظلم و جور که به هیچ وجه جایز نیست، اما تفاوت به عدل به دلیل اینکه مؤمن همواره مأمور به عدالت

است قطعاً مانعی ندارد، ولی گاه عدالت ممکن است عوارضی برای مجری عدالت و یا کسانی که عدالت درباره آن‌ها اجرا می‌شود داشته باشد. این عوارض گاه به قدری زیاد است که ممکن است با منفعت عدالت تعارض کنند و یا حتی از منفعت عدالت نیز بیشتر باشد. از جمله در رعایت عدالت بین کودکان، به ویژه در سنین اولیه کودکی که کودکان قدرت درک بالایی ندارند و همواره ظاهر بین هستند، ممکن است تفاوت گذاشتن بین دو فرزند، گر چه به عدالت باشد، به دلیل عدم درک عدالت، کودکان آن را ظلم و جور تلقی کنند و در نتیجه دچار حسادت به همدیگر گردند و یا دچار کینه به همدیگر و یا حتی به والدین شوند. همچنین از سویی دیگر تشخیص حق متفاوت فرزندان برای والدین و نیز رعایت آن کار بسیار دشواری است که ممکن است والدینی که سواد تربیتی لازم را ندارند از پس آن بر نیایند و دچار اشتباه شوند. از این‌رو، والدین بهتر است بین فرزندان به مساوات رفتار کنند تا دچار چنین عوارضی که به لحاظ تربیتی نیز بسیار مهم است نشوند؛ چنان‌که در روایتی از امام باقر \times نیز نقل شده است که فرمود: گاه من به یکی از فرزندانم نیکی می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و به او محبت می‌کنم و حال آنکه این محبت‌ها شایسته فرزند دیگر من است، ولی به او محبت می‌کنم تا او و دیگر برادران و خواهرانش را از آنچه بر سر حضرت یوسف و برادرانش آمد محافظت کنم (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱۶۶/۲).

همچنین رعایت مساوات بین فرزندان ممکن است گاه موجب تضییع حق برخی از آنان بشود، اما این از قبیل هزینه کردن برخی از سرمایه در جهت حفظ مابقی آن و یا کسب درآمد است. اگر چنین باشد، شاید حتی بتوان گفت در این‌گونه موارد عدالت در رعایت مساوات است، زیرا یکی از معانی عدالت همان حق را به حق دار رساندن بود و حفظ حق نیز حق است و باید برای آن هزینه کرد.

از سوی دیگر، اسلام دینی سمحه و سهله است و همواره بر متدینان تکالیف ساده و

راحتی می‌کند و به دنبال سخت‌گیری و تکلیف مالایطاق نیست؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...» (بقره: ۲۸۶). وسع مقابل ضیق و عسر است و به معنای طاقت می‌آید (ابن فارس، ذیل وسع). حرج مساوی ضیق است و وسع در برابر ضیق و حرج است (جوهری، ۱۴۱۸). مرحوم علامه می‌فرماید: آیه تکلیف حرجی را نیز بر می‌دارد، زیرا نفی تکلیف به نفس است و نفس نیز نکره است، پس افاده عموم می‌کند، یعنی هر نوع تکلیف حرجی راجع به هر کسی، چه در اصل حرجی باشد و یا نسبت به فرد خاصی حرجی باشد (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۱۵/۵۷). تکلیف حرجی در توان و طاقت انسان هست، اما آیه این تکلیف را نیز بر می‌دارد، تا چه رسد به تکلیفی که در طاقت انسان نباشد. این معنا از دیگر آیات نیز استفاده می‌شود؛ نظیر «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸). به طور مشخص حرج به معنای ضیق و فشار آمده است (فیروزآبادی، ۱۴۱۲). بنابراین، خداوند انسان را به آنچه در توانمان نیست، یا سخت و مشکل است امر نکرده است، بلکه تکالیف را بر او هموار و آسان کرده است. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ؛ خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را» (بقره: ۱۸۵؛ نراقی، ۱۳۷۵: ۱۸۴).

از روایات نیز در تفسیر آیات فوق چنین استفاده می‌شود که خداوند انسان را به کمتر از طاقت و توانایی‌اش تکلیف کرده است. امام صادق ع فرمود: قسم به خدا، بندگان مکلف نشده‌اند مگر به آنچه پایین‌تر از طاقت و وسعشان است^(۳) (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۲/۵۳۲). بنابراین، رعایت قسط در امر تربیت، گرچه در طاقت انسان هم باشد تکلیف انسان نیست. البته اگر بتوان آن را رعایت کرد مطلوب است و اشکالی ندارد، ولی با توجه به اینکه بسیار سخت است و تکلیف به آن دست کم برای بسیاری از افراد حرجی است خداوند آن را لازم ندانسته است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت گرچه اصل اولی نیز در تربیت با توجه به

عمومات، عدالت به معنای قسط باشد، خداوند برای راحتی تکلیف مؤمنان، والدین و مربیان را به آن تکلیف نکرده و به اصل ثانوی مساوات و یا عدالت مساواتی مکلف ساخته و عدالت به معنای قسط را به انبیا و اولیا و حاکمان تکلیف کرده است؛ چنان که آیاتی که به قسط اشاره دارند نیز عموماً در این گونه موارد است.^(۴)

پرسشی که در اینجا ممکن است مطرح شود این است: پس چگونه در تربیت می توان از تشویق استفاده کرد و کسانی را که کار نیک انجام می دهند و به وظایف و تکالیف خود عمل می کنند تشویق کرد و یا پاداش داد و به کسانی که این گونه نیستند پاداش نداد و آن ها را تشویق نکرد؟ چرا که هم قرآن و هم روایات به مسئله تشویق و استفاده از آن اشاره دارند و در عمل نیز از آن استفاده کرده اند. چنان که امیر مؤمنان * به مالک اشتر می فرماید:

و لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا
لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَ أَلْزِمَ كُلًّا
مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ؛ مبادا نکوکار و بدکردار در دیده ات برابر آید، که آن رغبت نکوکار
را در نیکی کم کند، و بد کردار را به بدی وادار نماید، و درباره هر یک از آنان آن را
عهده دار باش که او بر عهده خود گرفت (نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۳۲۸).

در پاسخ باید گفت: اولاً، تشویق غیر از پاداش است. تشویق پیش از عمل است برای اینکه فرد را به سوی عمل برانگیزیم و این امر در هر یک از افراد، چه خوب باشند و چه بد، معنا دارد و هر دو از این حیث مساوی هستند. اما پاداش پس از عمل است و در برابر عمل نیک و جزای عمل است. اگر کسی کار نیکی انجام داد، باید پاداش و جزای عمل او را داد، چنان که اگر کسی کار بدی را انجام داد نیز باید او را مجازات و تنبیه کرد و این جای تردیدی نیست. اما در بحث تربیت، گرچه پاداش و جزا می تواند فرد را به تکرار عمل و یا عمل مشابه دیگری نیز برانگیزاند و در واقع نقش مشوق را داشته باشد، بر آن عنوان دیگری هم صادق است که آن پاداش و جزای عمل است و در صورتی که معارضی نداشته باشد باید صورت گیرد؛ چنان که در بحث عدالت

هم گفتیم که اگر ممکن و میسر باشد مطلوب است ولی واجب نیست. اما بحث ما در جایی است که رعایت عدالت آفاتی را به دنبال دارد، مثلاً در کودکان به ویژه خواهران و برادرانی که در سنین کودکی هستند و قدرت درک تفاوت را ندارند. در اینجا است که باید دست از عدالت و تفاوت برداشت تا دچار عوارضی چون کینه و حسادت که نقض غرض تربیت است نشویم. چون در بیشتر موارد اطمینان از اینکه چنین عارضه‌ای نخواهد بود ممکن نیست، شارع به دلیل تسهیل امر عباد این تکلیف را از بندگان برداشته است و به جای اصل عدالت اصل مساوات را قرار داده است. پس اصل مساوات اصل تربیتی است نه عدالت، اگر عدالت اصل نبود به این معنا نیست که بین متریان و یا بین فرزندان رعایت عدالت جایز نیست، بلکه به این معناست که واجب نیست، اگر به عدالت رفتار کردید باید عواض وضعی آن را نیز بپذیرید، چنان‌که یعقوب پیامبر چنین کرد و عوارضش را نیز به جان خرید.

بنابراین، پرهیز از رعایت عدالت و قسط بین فرزندان و روی آوردن به مساوات به دلیل آثار تربیتی است که در بر دارد و با توجه به آن می‌توان گفت اصل در تربیت و به ویژه در ارتباط با فرزندان رعایت مساوات است، تفاوت گذاشتن مادامی که به ظلم منجر نشود با حفظ مصالح متربی جایز خواهد بود، ولی آثار و پیامدهای تربیتی منفی خواهد داشت که دامن گیر مربی و متربی خواهد شد.

نتیجه

از آنچه بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که اصل در تربیت به معنای عام، عدالت به معنای حد و وسط است. این میانه‌گویی دقیقاً وسطی است که دو طرف آن کاملاً مساوی است و گاه کمی این طرف و آن طرف می‌رود، ولی به افراط و تفریط نزدیک نمی‌شود. این امر در مورد بزرگسالان و در امور اجتماعی ممکن است منجر به تفاوت هم بشود، ولی تفاوت چندان نیست که به ظلم بگراید و در کودکانی که نمی‌توانند تفاوت‌ها را درک کنند،

باید به مساوات نزدیک‌تر شود. به عبارت دیگر، تفاوت فاحش، ولو به حق هم باشد غالباً نتیجه بلند مدت آن نامطلوب است و منجر به ظلم و بی‌عدالتی می‌شود، اما تفاوت کم که بر اساس حقوق باشد و یا حتی بر خلاف حقوق هم باشد نادیده گرفته می‌شود و منجر به آسیب و ظلم و بی‌عدالتی نخواهد شد.

پی نوشتها

- (۱). نظیر: «اعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَاللُّطْفِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۲/۱۰۱).
- (۲). «أهل الإسلام هم أبناء الإسلام أسوی بینهم فی العطاء و فضائلهم بینهم و بین الله- أحملهم کبني رجل واحد لا یفضل أحد منهم لفضله و صلاحه فی الميراث- علی آخر».
- (۳). وَ اللّٰهُ مَا كَلَّفَ اللّٰهُ الْعِبَادَ إِلَّا دُونَ مَا يَطِيقُونَ... .
- (۴). مواردی که قرآن در آن‌ها به رعایت قسط سفارش کرده است عبارت‌اند از: حکمیت (مائده: ۴۲؛ الرحمن: ۹)، قضاوت (یونس: ۴۷ و ۵۴)، قیام به امور ایتمام (نساء: ۱۲۷)، شهادت (مائده: ۸) و مراودات تجاری و اقتصادی (انعام: ۱۵۲؛ هود: ۸۵؛ اسراء: ۳۵؛ شعرا: ۱۸۲).

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
- ابن ابی الدنيا، کتاب العیال، دمشق، دار ابن القیم، بی تا.
- ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲.
- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
- اعرفی، علیرضا و شهامت، احمد، عدالت ورزی میان فرزندان، بررسی فقهی، فقه تربیتی، ۱۳۹۳.
- پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول |)، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲.
- حسینی زاده، سید علی، سیره تربیتی پیامبر | و اهل بیت^ع، تربیت فرزند، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- _____ المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
- طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، قم، شریف رضی، ۱۳۷۰.
- طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، بی جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷.

- عسکری، حسن بن عبدالله، معجم الفروق اللغویه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسر العیاشی، تهران، علمیه، ۱۳۸۰.
- فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین ×، ۱۴۰۶ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، درا الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ق.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، علامه مصطفوی، ۱۳۸۵.
- مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۸.

Justice or Equality among the Principles of Islamic Education*

Sayyid Ali Husseini Zadeh **

Abstract

One of the principles of Islamic education is the principle of justice or equality in the sense that their parents or trainer must treat children or trainees with justice and equality so that they can better and more quickly achieve their educational goals. Justice has been used in two meanings: equality or equitability and the right given to one who is entitled to it: If justice is assumed to be among the educational principles, is it justice in the sense of equitability (*qist*) or is it justice in the sense of equality? In other words, is the principle of justice among the educational principles or among a principle of equality? If the principle of justice is among the educational and pedagogical principles, is it a common principle or there is another principle in regards to children and that is the principle of equality? This research has studied the issue on the basis of an analytical and interpretational method using verses and narrations and the results show that the principle of justice is amongst the common educational principles but it is not necessarily applied to children, though it is the foremost (*awwali*) principle. Thus, in order to avert the consequences resulting from it, it has been overlooked and used instead of the principle of equality.

Keywords: educational principles, principle of justice, principle of equality, family education, child education.

* Date of submission: 9/6/2016 Date of acceptance: 20/8/2016.

** Assistant professor, Research Institute of Hawzah and University of Qom
(ali_hosseini@rihu.ac.ir)